

دوفصلنامه علمی حدیث پژوهی

سال ۱۴، پاییز و زمستان ۱۴۰۱، شماره ۲۸

مقاله علمی پژوهشی

صفحات: ۱۷۴-۱۵۳

## بازپژوهشی در تضعیف حماد بن عیسی از سوی اهل سنت

مهدی اکبرنژاد\*

روح‌الله زاهری\*\*

### چکیده

مبحث جرح و تعدیل در علم رجال یکی از مباحث مهم است که اهمیت آن به‌ویژه در علم حدیث، نمود فراوانی می‌یابد؛ به‌نحوی که در بررسی صحت و سقم یک روایت، هر اندازه که درجه اعتبار سند آن روایت بالاتر باشد به همان میزان احتمال پذیرش و نیز دور ماندن آن از آسیب‌های حدیثی (از قبیل جعلی و موضوع بودن و ...) افزایش می‌یابد. راویان فراوانی از سوی رجال اهل سنت تضعیف شده‌اند که به تبع این تضعیفات، تعداد فراوانی از احادیث صحیح، از درجه اعتبار ساقط شده و به مرتبه پایین تری از اعتبار تنزل یافته‌اند. بسیاری از این تضعیفات به دلایلی از قبیل تعصب در مذهب، سخت‌گیری و مشدد بودن و مسائلی از این قبیل است. مقال حاضر بر آن است تا با استفاده از منابع کتابخانه‌ای و نرم‌افزاری، چگونگی اعمال جرح مبهم در مورد حماد بن عیسی که صرفاً به سبب اعمال جرح مبهم بر وی، تضعیف شده است را بررسی نموده و با توجه به غیرقابل پذیرش بودن جرح مبهم از سوی خود اهل سنت، تضعیف آن‌ها بر این راوی را مردود شمرده و موثق بودن این راوی را اثبات نماید و امکان تعمیم این مبحث در مورد راویان فراوان دیگری که از سوی اهل سنت با همین طریقه تضعیف گردیده‌اند نیز محتمل بداند به‌نحوی که این تعمیم، لزوم بازنگری در برخی جرح و تعدیل‌های اهل سنت الزامی می‌نماید.

کلیدواژه‌ها: جرح، تعدیل، حماد بن عیسی، جرح مبهم و اهل سنت.

\* استاد گروه علوم قرآن و حدیث دانشگاه ایلام، ایلام، ایران، نویسنده مسئول، m.akbarnezhad@ilam.ac.ir

\*\* دانشجوی دکتری علوم قرآن و حدیث دانشگاه ایلام، ایلام، ایران، rohhollahz1360@gmail.com

تاریخ دریافت: ۱۳۹۹/۱۰/۱۹ تاریخ پذیرش: ۱۴۰۰/۲/۱۴

## ۱. مقدمه

مبحث جرح و تعدیل در علم رجال، از مباحث مهم و کلیدی بوده و یکی از مهم‌ترین ابزار متخصصان علم رجال در تضعیف و تعدیل راویان؛ به این صورت که اگر یکی از راویان حدیث از سوی عموم مردم و نیز علمای بزرگ مورد توثیق قرار گرفته و کسی متعرض وثاقت وی نگردیده باشد، آن راوی از سوی محققان علم رجال «موثق» خوانده می‌شود و برعکس اگر افراد فراوانی یک راوی را جرح نموده و آن راوی را با عباراتی که مخالف عدالت و وثوق است، معرفی نمایند، آن راوی از نظر دانشمندان علم رجال به‌عنوان «ضعیف» شناخته می‌شود. حال در موارد فراوانی این موضوع به‌شکل دیگری اتفاق افتاده است؛ به این صورت که در مورد برخی از راویان، به دو صورت نقل شده است؛ یعنی گروهی آن راوی را مورد وثوق و اعتماد دانسته‌اند و در مقابل، گروهی نیز همان راوی را مورد اطمینان و وثوق نمی‌دانند که این تعارض در وثاقت و عدم وثاقت یک راوی از سوی دو گروه از مؤلفه‌های مهم در علم جرح و تعدیل است. حماد بن عیسی از راویانی است که در معرض تعارض در جرح و تعدیل قرار گرفته به‌طوری که از جانب گروه فراوانی توثیق (هرچند به‌صورت ضمنی)، ولی از سوی گروهی دیگر، مورد تضعیف قرار گرفته است. مقاله حاضر با توجه به تعارض پیش‌آمده در مبحث جرح و تعدیل این راوی، بر آن است تا از ابعاد مختلف، موضوع را بررسی کند و ضمن بررسی آرای هر دو گروه یعنی معدلان و جارحان در یک نقد منصفانه، به این موضوع بپردازد که درباره حماد، رأی ارجح کدام است؟ بدین منظور، نخست به معدلین حماد اشاره و سخنان و دیدگاه‌های آنان در توثیق حماد بیان شده و سپس به بررسی آراء جارحان وی پرداخته شده است. در این بررسی به این موضوعات پرداخته می‌شود که مبنای جرح اولیة حماد چه بوده است؟ آیا مبنایی صحیح بوده است؟ و آیا جارحان ثانویة حماد به اطلاعات جدیدی در جرح حماد دست یافته‌اند که وی را تضعیف نموده یا اینکه تضعیف آن‌ها، صرفاً به تبعیت و تقلید از جارحان اولیة حماد بوده است؟

با توجه به اینکه این نوشتار، درصدد بررسی جرح حماد از سوی رجال اهل سنت است و آراء رجال شیعه در این مقوله موضوعیت ندارد، به‌رغم تمامی توثیقات شیعه از

حماد، تنها به اشاره مختصری از آراء رجال شیعه برای بیان پیشینه آراء رجالی در مورد وی بسنده می‌گردد. در بررسی آراء اهل سنت در مبحث جرح و تعدیل حماد نیز به این نحو عمل شده است که به کتب جارحان و ناقلین روایات حماد به ترتیب تاریخ حیات آن‌ها مراجعه کرده و متنی که آن مؤلفان در مورد حماد ذکر نموده‌اند، بیان شده و اگر برخی از آن‌ها، نام حماد را در چند کتاب خود آورده باشند، فقط به مهم‌ترین آن‌ها اشاره می‌شود و با توجه به فراوانی روایان روایات حماد، از آوردن تمامی مطالب آن‌ها در کتاب‌های مختلف (برای عدم تکرار)، به این سبب که عملاً از لحاظ پژوهشی تأثیری بر موضوع ندارند صرف‌نظر شده است. به‌طور کلی این مقال بر آن است که بررسی نماید که ریشه جرح حماد از سوی چه کسی یا چه کسانی بوده است؟ علت و یا علل جرح حماد چه بوده است؟ آیا تمامی اهل سنت در جرح حماد متفق‌القول‌اند؟ آیا در مورد حماد در میان خود اهل سنت تعارض در جرح و تعدیل رخ داده است؟ دلایل ترجیح جرح بر تعدیل از سوی متأخران اهل سنت چه بوده است؟ آیا می‌توان ادعا نمود که رجال اهل سنت مصادیق جرح مبهم را در مورد حماد اعمال کرده‌اند؟ آیا می‌توان مبحث غیرقابل پذیرش بودن جرح مبهم را به روایان دیگری غیر از حماد نیز تعمیم داد؟

## ۲. پیشینه تعدیل و جرح حماد

حماد بن عیسی، از روایان شیعه در قرن دوم هجری است که برخی او را مولی (برقی، ۱۴۱۹ق، ص ۲۱) و برخی اصالتاً او را عرب (نجاشی، ۱۴۰۷ق، ص ۱۴۲) و برخی وی را کوفی دانسته (طوسی، ۱۴۱۵ق، ص ۱۸۷) که به سبب سکونت در بصره، بصری خوانده شده است. وی به جُهنی مشهور است که از انتساب وی به قبیله جُهنیه حکایت دارد. (کشی، ۱۳۴۸ش، ص ۳۱۶-۳۱۷) جد حماد، عبیده جهنی، از اصحاب پیامبر ﷺ بوده که حماد به واسطه پدرش از او نقل حدیث کرده است. (ابن اثیر، بی‌تا، ج ۳، ص ۳۵۶) حماد در سال ۲۰۹ق در نود و چند سالگی درگذشت. (شوشتری، بی‌تا، ص ۶۶۲) بنا بر روایتی، امام کاظم علیه السلام برای وی دعا فرمود که پنجاه حج نصیبش گردد. در هنگام عزیمت به قصد حج پنجاه و یکم، در منطقه جحفه غرق شد و از دنیا رفت؛ لذا به غریق الجحفه مشهور است. (طوسی، ۱۴۱۵ق، ص ۱۸۷) حماد بین سال‌های ۱۱۰

تا ۱۲۰ق متولد شد و با امام صادق، امام کاظم، امام رضا و امام جواد علیهم‌السلام هم‌عصر است. (اربلی، ۱۴۰۵ق، ج ۲، ص ۴۱۸ و ۴۱۹) برخی گفته‌اند که وی تا زمان امام رضا علیه‌السلام (م. ۲۰۳) در قید حیات بوده است. (مفید، ۱۳۹۴ش، ص ۲۰۵) حماد از اصحاب مشترک امام صادق، امام کاظم و امام رضا علیهم‌السلام و نیز از معاصران امام جواد علیه‌السلام شمرده شده (نجاشی، ۱۴۰۷ق، ص ۱۴۲) و گفته‌اند که «ورد عن حماد بن عیسی ۱۰۳۶ حدیثا». (خویی، ۱۳۷۲ش، ج ۷، ص ۲۴۲) وی در کتب مختلف به‌ویژه از امام صادق علیه‌السلام، الجمحی، سفیان ثوری، ابن جریر، معمر و موسی بن عبیده نقل کرده (مزّی، ۱۴۲۲ق، ج ۷، ص ۲۸۲) و نیز از افراد دیگری مانند ابن‌اذینه، ابن‌سنان، ابان بن عثمان، معاویه بن عمّار و تعدادی دیگر روایت نموده است. (عزیزی، ۱۳۸۸ش، ج ۱، ص ۲۶۵)

رجال شیعه از حماد با صفاتی همچون ثقه و صدوق نام برده‌اند. متقدمین شیعه وی را ستوده و ضمن توثیق وی با عباراتی همانند ثقه و صدوق، وثاقت وی را تأیید کرده و حتی در زمره اصحاب اجماع قرار داده و بر وثاقت وی ادعای اجماع شده است. (حلی، ۱۴۰۲ق، ص ۱۲۷) برقی نام وی را در زمره اصحاب ائمه علیهم‌السلام آورده است. (برقی، ۱۴۱۹ق، ص ۱۳۲ و ۱۳۳) کشی گفته است: «أجمعت العصابة علی تصحیح ما یصح عنه». (حلی، ۱۴۰۲ق، ص ۱۲۴)؛ طوسی ضمن ثقه خواندن وی، به کتاب‌های او اشاره کرده است. (طوسی، ۱۴۲۰ق، ص ۱۵۶)؛ نجاشی، ضمن ثقه و صدوق و مولی خواندن حماد بیان کرده است: «کان ثقة فی حدیثه صدوقا». (نجاشی، ۱۴۰۷ق، ص ۱۴۲ و ۱۴۳) رجال متأخر از آن‌ها نیز وی را توثیق قرار نموده‌اند؛ علامه حلی همان عبارات نجاشی را در توثیق حماد بیان کرده است. (حلی، ۱۴۰۲ق، ص ۵۶) ابن‌داود حلی (۱۳۴۲ش، ص ۱۳۲)، مامقانی (۱۴۲۳ق، ج ۲۴، ص ۸۶-۹۲)، شوشتری (۱۳۷۸ش، ج ۳، ص ۶۶۵-۶۵۶)، خویی (۱۳۷۲ش، ج ۶، ص ۲۲۴-۲۳۰) و سایر علمای رجال شیعه نیز وی را توثیق نموده که در این مقال به همین تعداد بسنده می‌شود.

اهل سنت عمدتاً حماد را تضعیف کرده‌اند که در این مقال به دلایل عمده تضعیف حماد از سوی آنان و نقد آن دلایل پرداخته می‌شود. برخی از اهل سنت وی را تضعیف و گاه به افترا و وضع حدیث متهم کرده‌اند و این در حالی است که در مقابل این گروه، برخی دیگر، بدون جرح وی، روایات او را نقل نموده‌اند. در این مقال

نخست آراء رجالی جارحان بیان شده و سپس به بررسی افرادی که به وی در نقل روایت اعتماد نموده‌اند (و به صورت ضمنی وی را مورد اعتماد و وثوق دانسته) پرداخته شده و سپس دلایل و دیدگاه‌های هر دو گروه ارزیابی شده است.

### ۳. جارحان حماد (از اهل سنت)

مهم‌ترین رجال اهل سنت که حماد را تضعیف و گاه به افترا و وضع حدیث متهم کرده‌اند، بدین شرح‌اند:

۱. ابوداود (م ۲۷۵ق) (۱۴۱۸ق، ج ۱، ص ۳۶۰ و ج ۲، ص ۱۲۶)؛ ۲. ابن‌ابی‌حاتم (م ۳۲۷ق) (۳۷۳ش، ج ۳، ص ۱۴۵)؛ ۳. ابن‌حبان (م ۳۵۴ق) (۳۹۳ش، ج ۱، ص ۲۵۳-۲۵۴)؛ ۴. ابونعیم اصفهانی (م ۴۳۰ق) (۴۰۵ق، ص ۱۵۲-۱۵۵)؛ ۵. ذهبی (م ۷۴۸ق) (۴۲۵ق، ج ۱، ص ۳۵۰)؛ ۶. هیشمی (م ۸۰۷ق) (۴۰۸ق، ج ۱۰، ص ۴۰۳)؛ ۷. متقی هندی (م ۹۷۵ق) (۴۱۹ق، ج ۱۳، ص ۶۶۴)؛ ۸. مناوی (م ۱۰۳۱ق) (۳۵۶ق، ج ۲، ص ۳۷۴)؛ ۹. مبارک‌فوری (م ۱۳۵۳ق) (۴۱۰ق، ج ۹، ص ۲۳۲)؛ ۱۰. البانی (م ۴۲۰ق). (بی‌تا، ج ۲، ص ۱۷۸)

برحسب ضرورت، نخست عمده جارحان حماد که در تضعیف وی نقشی کلیدی ایفا نموده‌اند، معرفی و اظهارات هریک از آنها به صورت جداگانه مورد ارزیابی قرار خواهد گرفت.

۱. ابوداود سجستانی (م ۲۷۵ق) کلیدی‌ترین فرد در تضعیف حماد است که اصالتاً اهل سیستان بوده و پس از مسافرت‌های فراوان، در بصره اقامت کرده و از حدود پنجاه تن از اساتید، حدیث اخذ نموده (ذهبی، ۴۲۵ق، ج ۲، ص ۳۹۰ و ۳۹۱)، و ترمذی، نسایی و ابوعوانه از او حدیث سماع نموده‌اند. (ابی‌داود، ۴۱۸ق، ج ۱، ص ۷) ابوداود نخستین شخصیت مهمی است که حماد را تضعیف نموده و از وی، دو عبارت آمده که: «سألت أبا داود عن حماد بن عیسی فقال: ضعيف» (همان، ج ۱، ص ۳۶۰) و «سألت أبا داود عن حماد بن عیسی فقال: ضعيف، روی أحادیث مناکیر» (همان، ج ۲، ص ۱۲۶)

۲. ابن‌ابی‌حاتم رازی: شخصیت دیگری که به‌خصوص در بغداد از جایگاه ممتازی در علم رجال برخوردار بوده (ابن‌صلاح، ۴۱۶ق، ج ۱، ص ۵۳۴) و به‌منزله حلقه اتصال‌دهنده جارح اولیه حماد و سلسله جارحان بعدی حماد می‌باشد، ابن‌ابی‌حاتم

رازی (م ۳۲۷) است (ابن حجر عسقلانی، ۱۳۲۹ش، ج ۱، ص ۴۳۲) که *الجرح و التعديل* او اهمیت ویژه‌ای دارد. (ذهبی، ۱۴۲۵ق، ج ۳، ص ۳۴) ابن ابی حاتم می‌گوید: «حمّاد بن عیسی... سمعت ابی یقول ذلك وسمعته یقول: هو ضعیف الحدیث.» (۱۳۷۳ش، ج ۳، ص ۱۴۵) ابن ابی حاتم صرفاً نظر پدرش (ابوحاتم) را بیان می‌کند، آن‌هم به نحوی کاملاً مبهم و بدون اینکه علت ضعف حمّاد در آن مطرح شده باشد؛ اینکه آیا ابوحاتم واقعا حمّاد را تضعیف کرده باشد، خود، پرسش برانگیز است؛ زیرا ابوحاتم کسی است که یحیی بن معین را معیار تشخیص رجالی دانسته و یحیی نیز حمّاد را شیخ صالح دانسته است. آیا بنا بر سخن ابن ابی حاتم رازی پدرش (ابوحاتم) از معیار خود (یعنی یحیی بن معین) عدول کرده است؟

۳. ابن حبان (م ۳۵۴) بُستی (متولد بُست در افغانستان کنونی) که در ۳۰۰ هجری به نیشابور رفته (قفطی، ۱۳۷۴ق، ج ۳، ص ۱۲۲) و به نقاطی از جمله خراسان، عراق، حجاز، شام و مصر مسافرت کرده (سمعانی، ۱۳۸۳ش، ج ۲، ص ۲۲۵) نیز از رجال یون مهمی است که در تضعیف حمّاد، نقشی مؤثر ایفا نموده است. ابن حبان معتقد است که راوی عدل، کسی است که جرحی بر او وارد نشده باشد؛ زیرا جرح، ضد عدل است و اگر کسی را جرح نکرده باشند، لامحاله عادل شمرده می‌شود. (ابن حبان، ۱۳۹۳ش، ج ۱، ص ۱۳) ابن حبان در کتاب *ثقات* خود از بسیاری از افراد نقل روایت کرده که از نظر دیگران مجهول‌اند. (ابن حجر عسقلانی، ۱۳۲۹، ص ۱۴) ذهبی (۱۴۰۴ق، ج ۱۶، ص ۹۸-۱۰۲) و سبکی و همکاران (۱۳۸۳ش، ص ۱۳۳-۱۳۵) نظر ابن حبان راجع به برخی احادیث را نقل نموده‌اند که با برداشت شایع در میان فقها و محدثان متفاوت است. ابن حبان می‌گوید: «حمّاد بن عیسی: شیخ، یروی عن ابن جریج و عبدالعزیز بن عمر ابن عبدالعزیز أشياء مقلوبه تتخیل إلی من هذا الشأن صناعته آن‌ها معموله لا یجوز الاحتجاج به.» (۱۳۹۶ش، ج ۱، ص ۲۵۳-۲۵۴) وی بیان کرده است که حمّاد، «اشیاء مقلوبه‌ای» را نقل نموده که مصنوع بودن آن به ذهن انسان می‌آید ولی بیان نکرده که آن روایات کدام‌اند؟ احتمالاً روایاتی از حمّاد دریافت نموده که با مذهب خود (ابن حبان)، سازگار نبوده، لذا آن روایات را مصنوع دانسته و برای رد آن روایات، ساده‌ترین اقدام یعنی نپذیرفتن آن روایات را از طریق تضعیف و جرح وی انجام داده است.

۴. ابونعیم اصفهانی (م ۴۳۰ق) بیان کرده است: «حمّاد بن عیسی... روی عن بن جریج و جعفر بن محمد بالمناکیر لا شیء حدثونا عن الکدیمی عنه.» (اصفهانی، ۱۴۰۵ق، ص ۷۴)؛ و نیز هر جا که در سلسله یک سند، نام حمّاد آمده باشد، آن سند را ضعیف به شمار آورده است. (همان، ۱۴۰۵ق، ص ۱۵۲-۱۵۵)

۵. ذهبی (م ۷۴۸ق) بیان کرده است: «حمّاد بن عیسی غرق بالجحفة فی سیل... ضعفه ابوداود، غرق ۲۰۸. ق.» (ذهبی، ۱۴۲۵ق، ج ۱، ص ۳۵۰) و در تاریخ الاسلام پس از ذکر روایتی که حمّاد در سند آن روایت قرار دارد آورده: «هو شیخ صالح لین.» (همو، ۱۴۲۵ق، ج ۷، ص ۸۹)؛ و نیز در همین کتاب می گوید: «قال ابن معین: شیخ صالح» و «قال أبو حاتم: شیخ ضعیف الحدیث.» (همو، بی تا، ج ۱۴، ص ۱۲۹) ذهبی بیان نموده که یحیی بن معین، حمّاد را شیخ صالح دانسته است و از طرفی ابوحاتم رازی، حمّاد را ضعیف شمرده، ولی بیان نکرده که چرا همین ابوحاتم، که یحیی را معیار تشخیص رجالی خود قرار داده، در برابر نظر یحیی (که یحیی را شیخ صالح دانسته و حاکی از توثیق ضمنی حمّاد از سوی وی است) نظری مخالف ابراز داشته است؟

۶. هیشمی (م ۸۰۷ق) در ضمن بیان روایتی از پیامبر ﷺ به نقل از طبرانی آورده است: «وفیه حمّاد بن عیسی الجهنی و هو ضعیف.» (۱۴۰۸ق، ج ۱۰، ص ۴۰۳)

۷. متقی هندی پس از ذکر روایتی می گوید: «فیه حمّاد بن عیسی غریق الجحفة ضعیف.» (۱۴۱۹ق، ج ۱۳، ص ۶۶۴)

۸. مناوی (م ۱۰۳۱ق) نیز پس از ذکر روایتی، بیان نموده است: «قال الحافظ العراقی سنده ضعیف انتهى و ذلك لأن فیه حمّاد بن عیسی قال الذهبی ضعفه و موسی بن عبید قال فی الکشاف ضعفه و فی الضعفاء عن أحمد لا تحل الروایة عنه قال السخاوی لکن له شواهد.» (۱۳۵۶ق، ج ۲، ص ۳۷۴)

۹. مبارکفوری (م ۱۳۵۳ق) پس از ذکر روایتی که حمّاد در سلسله سند آن است آورده: «قال فی التقریب ضعیف و قال فی المیزان ضعفه ابوداود و ابوحاتم والدارقطنی» و سپس می گوید: «وقد تفرد به حمّاد بن عیسی و هو ضعیف...» (مبارکفوری، ۱۴۱۰ق، ج ۹، ص ۲۳۲)

۱۰. البانی (م ۱۴۲۰ق) پس از ذکر روایتی که حمّاد در سلسله سند آن است آورده: «و

قال الترمذی: حدیث صحیح غریب، لا نعرفه إلا من حدیث حمّاد بن عیسی و قد تفرد به، وهو قليل الحدیث، و قد حدث عنه الناس. «ألبانی بیان کرده که ترمذی این روایت را «صحیح غریب» دانسته است، اما سپس رأی خودش را ابراز می دارد که «قلت: ولكنه ضعيف كما في (التقريب)، و في التهذيب.» و در ادامه به توثیق (ضمنی) از حمّاد اشاره کرده، می گوید: «قال ابن معین: شیخ صالح؛» اما سپس می گوید: «و قال أبو حاکم: ضعيف الحدیث. و قال أبو داود: ضعيف روی أحادیث مناکیر و قال الحاکم و النقاش: یروی عن ابن جریج و جعفر الصادق أحادیث موضوعة و ضعفه الدارقطنی و قال ابن حبان: یروی عن ابن جریج و عبدالعزیز بن عمر بن عبدالعزیز أشياء مقلوبة یتخیل إلى من هذا الشأن صناعته أنها معمولة لا یجوز الاحتجاج به و قال ابن ماکولا: ضعفوا حدیثه.» سپس نظر نهایی خود را ابراز می دارد که: «قلت: فمثله ضعيف جدا، فلا یحسن حدیثه فضلا عنه أن یصحح و الحاکم مع تساهله لما أخرجه فی المستدرک (ج ۱، ص ۵۳۶) سکت علیه ولم یصححه، و تبعه الحافظ الذهبی.» (البانی، بی تا، ج ۲، ص ۱۷۸)

#### ۴. ناقلین روایات حمّاد

بزرگانی از اهل سنت، روایات حمّاد را نقل و به صورت ضمنی، مورد اطمینان بودن وی را یادآور شده اند که هرچند صرف نقل نمودن از کسی نمی تواند دال بر «توثیق» قطعی آن فرد باشد، با دقت و عنایتی که این رجال در جمع آوری روایات صحیح از طریق افراد مورد اطمینان مبذول داشته اند، حداقل «مورد اعتماد و اطمینان» بودن حمّاد، در نزد آن ها استنباط می گردد که این اعتماد، به انضمام قراین دیگر می تواند در نتیجه گیری مبحث جرح حمّاد رهگشا باشد. اهم این ناقلین، افراد ذیل هستند:

۱. ابن ماجه قروینی (۱۳۷۳ش، ج ۲، ص ۱۳۸)؛ ۲. ترمذی (۱۴۰۳ق، ج ۵، ص ۱۳۱-۱۳۲)؛ ۳. دارقطنی (۱۴۲۵ق، ج ۳، ص ۲۰۸)؛ ۴. طبرانی (۱۴۱۵ق، ج ۴، ص ۲۳۵ و نیز ج ۷، ص ۱۲۴)؛ ۵. مزّی (۴۲۲ق، ج ۷، ص ۲۸۱-۲۸۲)؛ ۶. بیهقی (۱۴۱۶ق، ج ۵، ص ۲۵)؛ ۷. ابن عساکر (۱۴۱۵ق، ج ۱۴، ص ۱۶۷)؛ ۸. ابن حجر عسقلانی. (۱۳۲۹ش، ج ۴، ص ۳۵۵) گفته شده است که «و قد وردت روایاته فی الجوامع الروائیة لأهل السنّة؛ کسنن الترمذی و ابن ماجه» (عسقلانی، ۱۳۲۹ش، ج ۳، ص ۱۶) و نیز (عزیزی، ۱۳۸۸ش،



ج ۱، ص ۲۶۶). همچنین بیان شده که «حمّاد بن عیسی... روی عن جعفر ابن محمد و ابن جریج و عنه ابو اسحاق الجوزجانی و عبد بن حمید» (خزرجی انصاری، ۱۴۱۶ق، ۹۲) با توجه به فراوانی کسانی که روایات صادره از حمّاد را نقل کرده و در کتب خویش منعکس ساخته‌اند، به مهم‌ترین آن‌ها اشاره می‌شود:

۱. ابن ماجه (م. ۲۷۳ق) روایتی از حمّاد بیان نموده است که «... حدثنا... ثنا حمّاد بن عیسی... قال: رسول الله ﷺ...» (ابن ماجه، ۱۳۷۳ش، ج ۲، ص ۱۳۸۰) ابن ماجه در بررسی سندی این روایت، هیچ‌گونه اشاره‌ای به اینکه حمّاد ضعیف باشد یا از سوی کسی تضعیف شده باشد، نکرده است.

۲. ترمذی (م ۲۷۵ق) پس از ذکر روایتی می‌گوید: «هذا حدیث غریب لا نعرفه إلا من حدیث حمّاد بن عیسی و قد تفرد به وهو قلیل الحدیث وقد حدث عنه الناس.» (ترمذی، ۴۰۳ق، ج ۵، ص ۱۳۱-۱۳۲) وی بیان نموده که این حدیث از سوی حمّاد و دارای تفرد است ولی با وجود داشتن تفرد روایت حمّاد، ترمذی علاوه بر اینکه آن را در کتاب خود آورده، هیچ‌گونه اشاره‌ای نیز به ضعیف بودن حمّاد نکرده است. قابل توجه است که البانی و مبارکفوری (مبارکفوری، ۴۱۰ق، ج ۹، ص ۲۳۲) و تعداد دیگری از رجال اهل سنت لفظ «صحیح» را درباره‌ی این روایت حمّاد از سوی ترمذی آورده‌اند و این در حالی است که غالب کتب رجالی اهل سنت، کلمه «صحیح» را از آن حذف کرده‌اند. البانی آورده است که: «و قال الترمذی: حدیث صحیح غریب، لا نعرفه إلا من حدیث حمّاد بن عیسی و قد تفرد به...»؛ و این در حالی است که لفظ «صحیح» که به شدت به اعتبار این روایت و به تبع آن بر وثاقت حمّاد از نظر ترمذی (با توجه به تفرد روایت و فقط از ناحیه حمّاد صادر شده است) می‌افزاید، در بسیاری از نسخه‌های کتاب جامع ترمذی نیامده و احتمالاً به عمد از سوی برخی از رجال اهل سنت حذف شده است.

اعتبار و وثاقت حمّاد از نظر ترمذی تا حدی بوده که به‌رغم «غریب» بودن این روایت و نیز «تفرد این روایت» از سوی حمّاد، بازهم ترمذی این روایت را در بالاترین سطح و در زمره «صحاح» آورده و حتی آن را از «حسان» بالاتر دانسته است. می‌توان استنباط کرد که با توجه به متفرد بودن روایت از سوی حمّاد، اگر ترمذی، حمّاد را ثقه

03.0  
0.0 /H DITH.0

نمی دانست و حتی اگر کمترین اعتقادی به ضعف حماد می داشت، قطعاً این روایت را که فقط از سوی حماد صادر شده است، در کتاب جامع خود (با توجه به احتیاط فراوانی که در عدم ثبت احادیث ضعیف در کتاب جامع خود روا می داشت) ذکر نمی نمود یا اینکه در بهترین حالت، آن را «حسن غریب» می نامید نه اینکه با لفظ «صحیح» آورده و آن را «صحیح غریب» بنامد. زیلعی (م ۷۶۲ق) بیان نموده است: «قال الترمذی حدیث غریب لا نعرفه إلا من حدیث حماد بن عیسی وقد تفرد به انتهى». وی ادامه داده که «قال النووی و أما قول عبد الحق قال فیه الترمذی صحیح فلیس فی النسخ المعتمده بل فیها أنه غریب قال...» (زیلعی، بی تا، ج ۳، ص ۱۳۴) زیلعی اظهار نموده که نووی (م ۶۷۶ق) بیان داشته اینکه عبدالحق گفته است ترمذی این روایت صادره از حماد را «صحیح» می دانسته، در نسخه های مورد اعتماد وجود ندارد. این سخن می نمایاند که احتمالاً ترمذی این روایت را صحیح می دانسته و در کتاب جامع ترمذی از این روایت با عنوان «غریب صحیح» یاد کرده است نه فقط «غریب»؛ اما در نسخه های کنونی جامع ترمذی، لفظ «صحیح» از جنب کلمه «غریب» حذف گردیده تا در تضعیف حماد، هماهنگ تر عمل نموده و تناقضی در گفتار آن ها مبنی بر ضعف حماد پیش نیاید، در صورتی که این احتمال (صحیح بودن حدیث از نظر ترمذی) درست باشد، قطعاً توثیق حماد از نظر ترمذی قابل برداشت است؛ زیرا از طرفی حماد در نقل این روایت متفرد است و از طرفی ترمذی این روایت را در بالاترین درجه اطمینان (یعنی حدیث صحیح) آورده و حتی آن را از حدیث حسن بالاتر دانسته است.

۳. دارقطنی (م ۳۸۵ق) آورده است: «عن النبی ﷺ... فقال یرویه حماد بن عیسی الجهنی عن الثوری...» (دارقطنی، ۱۴۲۵ق، ج ۷، ص ۸۹) و نیز پس از ذکر روایتی می گوید: «فقال هو حدیث یرویه حماد بن عیسی الجهنی عن بن جریر...» (دارقطنی، ۱۴۲۵ق، ج ۳، ص ۲۰۸)

۴. طبرانی (م ۳۶۰ق) پس از ذکر روایتی آورده است: «لم یرو هذا الحدیث عن ابن جریر إلا حماد بن عیسی الجهنی...» (طبرانی، ۱۴۱۵ق، ج ۴، ص ۲۳۵) و نیز پس از روایتی آورده است: «لم یرو هذا الحدیث عن عمر إلا بهذا الاسناد، تفرد به: حماد بن عیسی الجهنی.» (همان، ج ۷، ص ۱۲۴)

۵. مزّی (م ۷۴۲ق) آورده است: «قال یحیی بن معین: شیخ صالح» و سپس می‌گوید: «روی له الترمذی، وابن ماجه» (مزّی، ۱۴۲۲ق، ج ۱، ص ۲۸)

۶. بیهقی (م ۴۵۸ق) آورده است: «و أخبرنا ... ثنا حماد بن عیسی أنبأ جعفر بن محمد عن ابیه عن علی رضی الله عنه...» (بیهقی، ۱۴۱۶ق، ج ۵، ص ۲۵)

۷. ابن عساکر (م ۵۷۱ق)، روایاتی را که در سلسله سند آن حماد وجود دارد، ذکر (ابن عساکر، ۱۴۱۵-۱۴۲۱ق، ج ۱۴، ص ۱۶۷) و سپس می‌گوید: «قال عباس فذكرنا بهذا یحیی بن معین فقال ما سمعنا من احد إلا أن حماد بن عیسی رواه و هو شیخ صالح». (همان، ج ۲۰، ص ۴۹)

۸. ابن حجر عسقلانی (م ۸۱۳ق) صاحب *لسان المیزان* و نیز *الاصابة* که از مهم‌ترین آثار در زمینه علم رجال است (موسوی بجنوردی، ۱۳۶۷ش، ج ۳، ص ۳۱۹) در زمینه جرح و تعدیل، بسیار سختگیر بوده تا حدی که آراء بسیاری را از جمله طیالسی رد کرده است. (پوسایی، ۱۳۹۲ش، ص ۱۹) وی روایاتی را از حماد در *الاصابة* (ابن حجر عسقلانی، ۱۴۱۵ق، ج ۴، ص ۳۵۵) و نیز در *لسان المیزان* (همو، ۱۳۲۹ش، ج ۶، ص ۷۵) آورده است.

۹. دیدگاه یحیی بن معین (م ۲۳۳ق) درباره حماد در کتب مختلف اهل سنت آمده است. وی که از علمای بزرگ اهل سنت است، حماد را «شیخ صالح» معرفی کرده است. (مزّی، ۱۴۲۲ق، ج ۷، ص ۲۸۲؛ ذهبی، ۱۴۲۵ق، ج ۷، ص ۸۹) او معاصر با احمد بن حنبل است. ذهبی یحیی را حنفی و متمایل به ابوحنیفه دانسته است. (ذهبی، ۱۴۲۵ق، ج ۱۱، ص ۷۷) ابن عماد حنبلی در تمجید وی گفته است: «حدیثی که یحیی شناسد و تأیید نکند، حدیث نیست». (۱۴۰۶ق، ج ۲، ص ۷۹) گفته شده که ابو حاتم، یحیی را ملاک و معیار شناخت دروغگویان قرار داده و گفته است: «هر بغدادی که با یحیی دشمنی داشته باشد و... آدم دروغگویی است». (خطیب بغدادی، ۱۴۱۷ق، ج ۱۴، ص ۱۸) قابل توجه است که ابو حاتم، یحیی را معیار رجالی خویش قرار داده اما با وجود اینکه یحیی، حماد را «شیخ صالح» دانسته، از معیار خود عدول کرده؛ و فرزندش نقل کرده که وی (ابو حاتم)، حماد را ضعیف دانسته؛ لذا تأیید حماد از جانب یحیی با توجه به جایگاه رجالی وی و اینکه یحیی از اساتید بسیاری از رجال مهم اهل سنت (از قبیل

همین ابوحاتم) است، قابل توجه می‌باشد.

با توجه به این نکته که عمده دلایل تضعیف حمّاد، از جانب ابوداود، ابن‌ابی‌حاتم و ابن‌حبان مطرح شده، نخست به بررسی تضعیفات این افراد پرداخته و ضمن اشاره به موقعیت رجالی آن‌ها، عمده دلایل آن‌ها را به‌همراه متن کتب ایشان دال بر تضعیف حمّاد ذکر نموده و سپس آراء گروه مقابل که حمّاد را تأیید نموده (به‌صورت ضمنی) و روایات وی را در کتاب‌های خود آورده‌اند، بررسی نموده، سپس به این موضوع پرداخته می‌شود که آیا اصولاً تضعیف حمّاد منطبق با مبانی جرح و تعدیل و به‌ویژه مبانی رجالی اهل سنت است یا خیر؟ آیا می‌توان تضعیف حمّاد را از مصادیق جرح مبهم (که از نظر خود اهل سنت غیرقابل پذیرش است) دانست؟ آیا در صورت اثبات اعمال جرح مبهم در خصوص حمّاد، می‌توان این موضوع را به برخی رجال مجروح دیگر نیز تعمیم داد؟

### ۵. جرح مبهم

جرح مبهم، جرحی است که دارای شرایط لازم نباشد، لذا مورد پذیرش نیز نیست. اهل سنت در پذیرش جرح، شرایطی را لازم دانسته‌اند، یعنی چنانچه جارح، فردی را جرح کرده اما شرایط جرح را نداشته باشد، جرح وی را مورد قبول نمی‌دانند که اهم آن شرایط به این ترتیب هستند: ۱- جرح «تفسیر» شده باشد یعنی شرایطی که برای جرح ذکر کرده‌اند را دارا باشد؛ ۲. جارح به مجروح «تعصب» نداشته باشد؛ ۳. مجروح از افرادی نباشد که عدالتش مشهور و متواتر بین مردم باشد؛ ۴. جارح سختگیر نباشد.

در بررسی مسئله جرح مبهم، توجه به این نکته ضروری است که رجال شیعه نیز (همانند اهل سنت) به موضوع جرح مبهم توجه دارند. در مسئله «ایمان و مذهب» (که از مصادیق جرح مبهم است) باید گفت که رجال شیعه در مبحث «روایت مخالف» (یعنی راویان غیرامامی اثناعشری) دو دیدگاه دارند: دیدگاه اول نپذیرفتن خبر مخالف (یعنی راوی غیرامامی اثناعشری) است (اکبرنژاد، ۱۳۹۸ش، ص ۲۸۰)، که مامقانی این دیدگاه را به برخی از علمای شیعه نسبت داده (مامقانی، ۱۴۱۱ق، ج ۱، ص ۳۱۸)؛ اما دیدگاه دوم، پذیرش روایت راویان مخالفی است که ثقه‌اند. (اکبرنژاد، ۱۳۹۸ش، ص ۲۸۱) غالب علمای شیعه معتقدند که اگر راوی ثقه باشد، هرچند از مخالفان مذهب

هم تلقی شود بازهم سخن وی حجیت دارد. (طوسی، ۱۴۲۰ق، ص ۳۷۹-۳۸۰)

اما اهل سنت در پذیرش روایات راویان مخالف، دیدگاه‌های مختلفی دارند؛ برخی از آن‌ها با بدعت‌گذار خواندن مخالفان مذهب خود، معتقدند که مطلقاً نباید روایت بدعت‌گذار را پذیرفت؛ زیرا بدعت‌گذار (برطبق آیات قرآن) فاسق است، اما برخی دیگر، نوع بدعت‌گذار بودن راوی مخالف را تقسیم‌بندی کرده و برحسب اینکه آیا بدعت بدعت‌گذار باعث کفر وی می‌شود یا نه، و آیا آن راوی بدعت‌گذار، مردم را به مذهب خویش دعوت می‌کند یا نه، نظرات متفاوتی ارائه داده‌اند که در مجموع می‌توان گفت که عمده رجال اهل سنت، راوی مخالف مذهب خود را تضعیف کرده‌اند.

نکته‌ای که در این مبحث توجه به آن ضرورت دارد این است که در مورد حماد می‌توان ادعا کرد که مسئله «تعارض جرح و تعدیل» از سوی چند نفر، اتفاق افتاده است؛ یعنی از طرفی توسط چند نفر جرح، و از سوی چند نفر دیگر تعدیل (با برداشت عقلایی و منطقی ناشی از نقل بزرگان از وی) شده است. در تعارض جرح و تعدیل یک راوی از سوی چند نفر در میان اهل سنت سه دیدگاه وجود دارد: ۱. تقدم جرح بر تعدیل است. (ابن صلاح، ۱۴۱۶ق، ص ۱۰۸؛ نیز صنعانی، بی تا، ج ۲، ص ۱۶۱) می‌توان ادعا نمود رجال متقدم اهل سنت پس از ابوداود، همین شیوه را در مورد حماد اعمال نموده‌اند؛ به نحوی که از میان تضعیف وی از جانب ابوداود و تعدیل (و اعتماد به) وی از سوی ابن معین و ترمذی و ابن ماجه، گزینه جرح را در مورد وی اعمال کرده‌اند و این عمل یا ناشی از دیدگاه جارحان (متأخر از ابوداود) مبتنی بر تقدم جرح بر تعدیل بوده و یا اینکه دلایل دیگری دارد که به آن‌ها اشاره خواهد شد.

۲. دیدگاه دوم تقدم تعدیل بر جرح است که از جانب معدودی از اهل سنت مطرح شده که طرفدار عمده نداشته و دلیل محکمی نیز بر آن وجود ندارد که در این نوشتار برای عدم خروج از موضوع به آن پرداخته نمی‌شود.

۳. دیدگاه سوم، دیدگاه مبتنی بر «تفصیل» است که بر اساس این دیدگاه نمی‌توان به‌طور مطلق جرح را بر تعدیل مقدم داشت یا اینکه بالعکس تعدیل را بر جرح مقدم دانست؛ بلکه در هر مورد باید ضمن بررسی همه‌جانبه در مورد هر راوی، نظرات و آراء جارحان و معدلان را مورد ارزیابی دقیق قرار داد و پس از آن به نتیجه‌گیری

صحیح دست یافت که آیا آن راوی خاص، شایسته جرح است یا تعدیل؟  
 سبکی بیان کرده است: «نزد ما درست آن است که اگر عدالت و پیشوایی کسی ثابت شد و افراد مدح‌گویی او زیاد بودند و جارحان او کم بودند و قرینه‌ای وجود داشت که جرح به سبب تعصب مذهبی یا چیز دیگری بوده است، در اینجا ما به این جرح توجه نمی‌کنیم و به عدالت عمل می‌کنیم. اگر این باب گشوده شود و جرح را به صورت مطلق مقدم کنیم، هیچ‌یک از امامان و پیشوایان حدیث، از جرح سالم نمی‌مانند؛ چون درباره همه به نوعی بدگویی شده است.» (سبکی، سخاوی و ذهبی، بی تا، ص ۱۹) وی بیان نموده که اگر یک راوی از طرف برخی تعدیل و در مقابل از سوی برخی تضعیف شده باشد، در وهله اول باید سخنان هر کدام از هم‌جارحان و هم‌معدلان را بررسی کرده و سپس با بررسی همه‌جانبه، به صورت منطقی در مورد جرح یا تعدیل آن شخص، رأی صادر نمود و صرف تضعیف یک شخصیت رجالی از یک راوی، بدون در نظر گرفته شدن همه زوایای آن، مورد قبول نیست زیرا ممکن است جرح وارد شده بر اساس جرح مبهم صورت گرفته باشد و بنا بر اینکه جرح مبهم کلاً مورد پذیرش نیست، آن تضعیف و جرح هم قابل پذیرش نباشد. در بررسی جرح مبهم در مورد حماد، مباحث «تعصب در مذهب»، «سختگیری و مشدد بودن» و نیز «شهرت راوی به عدالت» از موارد قابل توجه ویژه‌اند.

در بیان مبحث «تعصب مذهب» قابل توجه است که «دمیرک» که از علمای اهل سنت است در تصدیق سخنان میرداماد مبنی بر اینکه ملاک در پذیرش جرح یا تعدیل، توان زیاد گوینده سخن و مهارت او و قوی بودن بصیرت و به‌کارگیری توان و طاقت در تفحص درباره اشخاص است (میرداماد، ۱۳۸۱ ش، ص ۱۶۹) می‌گوید: «هیچ‌یک از پیشوایان حدیث را نمی‌توان یافت که از بدگویی و طعنه در امان مانده باشند، به این دلیل به سخنان ثوری و دیگران درباره ابوحنیفه و ابن‌ابی‌ذئب درباره مالک و ابن‌معین درباره شافعی و نسایی درباره احمد بن صالح و دیگران توجهی نمی‌شود.» (دمیرک، بی تا، ص ۳۸۱)

### تحلیل

نخستین شخصیت بارزی که حماد را جرح نموده، «ابو داود» اتس و این در حالی

است که استادش (یحیی بن معین)، از حمّاد تمجید و وی را شیخ صالح دانسته است. در عبارت اول، ابوداود فقط حمّاد را تضعیف نموده و دلیل ضعفش را بیان نکرده اما در روایت دوم، ابوداود در مورد حمّاد گفته است: «ضعیف، روی احادیث مناکیر». ابوداود مدعی است که حمّاد، راوی احادیث مناکیر بوده، لذا به همین جهت وی را تضعیف کرده است؛ حال باید تأمل نمود که احادیث مناکیر که حمّاد بنا بر ادعای ابوداود نقل می‌نموده چه بوده است؟ آیا واقعاً احادیث مناکیر (و روایات ناپسند) بوده یا اینکه صرفاً حمّاد روایاتی بیان کرده که موافقت با مذهب ابوداود نداشته است؟ آیا جرح ابوداود بر حمّاد، موافق با نظر هم‌عصران خود نیز بوده است؟

هم‌عصران ابوداود با رأی او در جرح حمّاد هم‌نظر نبوده‌اند؛ بزرگان فراوانی همانند ترمذی و ابن ماجه (از صاحبان سنن)، یحیی بن معین، جوزجانی (م ۲۵۹ق) (که ابوداود و ابوحاتم از راویان وی بوده‌اند)، عبد بن حمید (م ۲۴۹ق)، دارمی (م ۲۵۳ق)، حلوانی (م ۲۴۲ق) و نیز کسانی مانند ابن عیینه، صاغانی، ابن بکار، قطّان، محمد بن مثنی (م ۲۵۲ق) (از رجال صحاح سته) و کدیمی (م ۲۸۶ق) هیچ اشاره‌ای به ضعف حمّاد نکرده و روایات حمّاد را نقل کرده‌اند. (ذهبی، ۱۴۲۵ق، ج ۳، ص ۱۶) از طرفی می‌توان منشأ اصلی تضعیف حمّاد را اظهارات ابوداود دانست و افرادی مانند ابن ابی حاتم و ابن حبان و متأخرین از آن‌ها، به تبعیت از همین اظهارات ابوداود، حمّاد را تضعیف نموده‌اند.

با توجه به اینکه از میان هم‌عصران ابوداود، تنها ابوداود به تضعیف حمّاد پرداخته و تنها دلیل وی در این تضعیف صرف ادعای نقل «احادیث مناکیر» از حمّاد است؛ لذا با توجه به اینکه کسی قبل از ابوداود و حتی شخص ابوداود در مورد اینکه آن «احادیث مناکیر» که از حمّاد روایت شده، در چه موضوع و رابطه‌ای بوده است مطلبی نیاورده، مسئله «جرح مبهم» مطرح می‌شود. تمام آنچه عامل تضعیف حمّاد از جانب ابوداود گردیده، همان ادعای «یروی احادیث مناکیر» است؛ ضمن اینکه غیر از این ادعا، هیچ منبع رجالی در سایر شروط پذیرش روایات راوی از قبیل ضبط، عدالت، اسلام و عقل، نقدی را متوجه وی نساخته‌اند. بنا بر ادعای این مقال، علت اصلی جرح اولیة حمّاد، مسئله ایمان (مذهب) بوده که با توجه به مسئله تعصب جراح در مذهب و نیز مسئله سختگیری و مشدد بودن در جرح (به‌ویژه درباره ابوحاتم)، مبحث «جرح مبهم»، مطرح

می‌گردد که پذیرش این نوع جرح از جانب خود اهل سنت مورد نقد و مردود خوانده شده است.

در مبحث جرح حمّاد، به وضوح، نداشتن معیار صحیح و منسجم در جرح و تعدیل اهل سنت مشاهده می‌شود؛ به این نحو که موارد فراوانی یافت می‌شود که حتی ارکان اهل سنت با الفاظ بسیار مذمت‌آمیز، مورد جرح قرار گرفته‌اند اما رجال اهل سنت برای فرار از جرح آنان پاسخ می‌دهند که چون که هیچ‌یک از پیشوایان حدیث حتی رجالی مانند ابوحنیفه، مالک، شافعی و افرادی هم‌سطح آن‌ها نیز از بدگویی در امان نبوده‌اند (و توسط بزرگانی مانند یحیی، ثوری و نسایی تضعیف شده‌اند)، بنابراین مقبول نیست که بدون در نظر گرفتن تمام شرایط جرح، جرح کسی را پذیرفت؛ و در واقع جرح وارده بر این افراد را از مصادیق جرح مبهم دانسته و لذا آن را غیرقابل قبول می‌دانند؛ اما همین مسئله (جرح یک نفر توسط یک تن و تعدیل و اطمینان به همان شخص از سوی عده دیگر) در مورد حمّاد اتفاق افتاده، ولی در این مورد به نحوی پرسش‌انگیز، معیارهای جرح و تعدیل تغییر یافته است.

با توجه به این نحوه تناقض و اعمال سلیقه در جرح و تعدیل روشن می‌شود که اهل سنت (حداقل رجال اولیه) در مسئله جرح و تعدیل روات، معیار صحیح کلی و فراگیری نداشته و در موارد فراوانی، معیارهای جرح و تعدیل آن‌ها، گزینشی و صرفاً بر اساس جرح مبهمی بوده که اساساً باطل و غیرقابل پذیرش است و صرفاً از سوی متقدمین به آن‌ها رسیده است. یکی از مهم‌ترین شاخصه‌های جرح مبهم، مبحث «تعصب مذهب» می‌باشد که علمای فراوانی از اهل سنت، اساساً جرح مبهم (که تعصب در مذهب از ارکان این جرح است) را مورد پذیرش نمی‌دانند. البته تناقض در برخورد با جرح مبهم به خوبی مشهود است به این صورت که اگر شخص مجروح از لحاظ مذهب در زمره موافقان مذهب آن‌ها بوده، قواعد جرح مبهم در مورد آن اشخاص اعمال می‌گردد و در نهایت آن شخص تعدیل و مورد وثوق معرفی می‌شود، اما چنانچه از غیرمذهب آنان باشد، بدون اعمال قواعد خاص در زمینه جرح مبهم، ارجحیت را به تضعیف و جرح آن فرد می‌دهند که در مورد حمّاد چنین اتفاقی افتاده است.

قاعدتاً چنین رویکرد دوگانه (به سبب تعصب در مذهب)، به هیچ وجه جنبه علمی و



منطقی نداشته و ضرورت بازنگری در آرای رجالی اهل سنت را می‌طلبد؛ به این نحو که ضروری است که برای نیل به واقعیات رجالی در مبحث جرح و تعدیل، بازنگری مجدد به منابع اولیه رجالی خود نموده و بر طبق همان شروطی که خود در مورد عدم پذیرش جرح مبهم بیان نموده‌اند، با تأمل به این موضوع بنگرند که آیا جرح تعداد فراوانی از راویان حدیث (به‌ویژه راویان مذاهب مخالف) از سوی برخی از متقدمان، مطابق با واقع است یا اینکه بسیاری از آن جرح‌ها، به‌صورت جرح مبهم (مثلاً به‌خاطر تعصب در مذهب) بوده است؟ البته در پذیرش یا عدم پذیرش جرح مبهم در میان اهل سنت دو دیدگاه عمده وجود دارد: دیدگاه اول این است که جرح مبهم کلاً پذیرفته نیست و دیدگاه دوم این است که جرح بدون بیان دلیل در صورتی که جارح، عالم به اسباب جرح باشد، پذیرفتنی است که این دیدگاه در واقع به همان دیدگاه مبتنی بر تفصیل برمی‌گردد. سیوطی این دیدگاه (دوم) را به ابوبکر باقلانی نسبت داده و آن را از جمهور نقل کرده است و غزالی و رازی و خطیب این قول را پذیرفته‌اند. (حیدر، ۴۳۲ق، ۶۹-۷۱)

«لکنوی» می‌گوید: «تقدم جرح بر تعدیل زمانی است که جرح آن راوی تفسیر و تبیین شود؛ وگرنه جرح مبهم و بدون تفسیر مطلقاً پذیرفتنی نیست و نمی‌تواند معارض با تعدیل باشد. شاهد این سخن آن است که اصولاً وقتی مسئله جرح مبهم را مطرح می‌کنند، ترجیح می‌دهند جرح مبهم را نپذیرند، پس آن جرحی پذیرفتنی است که تفسیر شده و مقبول باشد.» (لکنوی، بی‌تا، ص ۱۱۷ و ۱۱۸)

در صورت بازنگری در کتب رجالی اولیه اهل سنت و مورد پذیرش قرار ندادن جروح مبهم، تعداد کثیری از مجروحین، از مجروحیت خارج شده و چه بسا با یافتن قراینی، وثاقت آن افراد نیز برای اهل سنت اثبات گردد. در مورد حماد، مبحث «سخت‌گیری و تشدد جارح» به‌ویژه از سوی ابوحاتم رازی قابل طرح است. ابن‌ابی‌حاتم رازی به‌نقل از پدرش (ابوحاتم) در مورد حماد آورده که «هو ضعيف الحدیث». پدر وی ابوحاتم رازی (م ۲۷۷ق) صاحب کتاب الضعفاء، یکی از رجال سختگیر است که حتی برخی از معروف‌ترین رجال اهل سنت وی را به سختگیری متهم کرده‌اند به‌نحوی که ذهبی می‌گوید: «اگر [ابوحاتم رازی] درباره کسی گفت که

03.0  
0.0 /H DITH.0 .  
به حدیث او احتجاج نمی‌شود، توقف کن تا بنگرید دیگران درباره او چه گفته‌اند؛ پس اگر کسی او را توثیق کرد، جرح ابوحاتم را مبنا قرار نده؛ چون در رجال سختگیر است. (ذهبی، ۱۴۲۵ق، ج ۱۳، ص ۲۶۰)

ذهبی می‌گوید: «سخنان ابوزرعه در جرح و تعدیل مرا به تعجب واداشته... برخلاف رفیقش ابوحاتم که بسیار جرح‌کننده است.» (ذهبی، ۱۴۲۵ق، ج ۱۳، ص ۸۱) و این در حالی است که می‌توان گفت ابوحاتم رازی با اعمال همان سختگیری که در رجال داشته است، با توجه به جرح ابوداود از حمّاد، همان جرح (واحد و مبهم) را در تضعیف وی کافی دانسته و بدون توجه به آراء دیگران در توثیق ضمنی حمّاد و آوردن روایات وی از طرف بزرگانی مانند یحیی بن معین (که از اساتید مهم حدیثی خود ابوداود بوده) و شخصیت مهمی همانند ترمذی، بر اساس همان سختگیری (به‌ضمیمه تعصب مذهب)، رأی به تضعیف حمّاد داده است.

به‌رغم علم به سختگیر بودن ابوحاتم رازی و نیز علم به جایگاه رجالی افرادی همانند یحیی ابن معین و ترمذی (بنا بر بر اعتراف خود اهل سنت)، در نهایت برخلاف قواعد و اصول رجالی خویش یعنی نپذیرفتن جرح مبهم (که سختگیری و تعصب از جمله این موارد است) به‌هنگام تعارض در جرح و تعدیل راویان از سوی چند نفر، برخی معیارهای خویش را به فراموشی سپرده و بدون توجه به آن معیارها و اصول، حکم به جرح برخی افراد مانند حمّاد داده شده است؛ مثلاً ابن حجر عسقلانی که در کتاب‌های خویش، روایات حمّاد را نیز آورده ولی در نهایت حمّاد را تضعیف کرده است، در مقام بیان عظمت علمی ترمذی (که روایات حمّاد را آورده است)، به‌نقل از ترمذی می‌گوید که بخاری، خطاب به ترمذی گفته است: «آن اندازه که من از تو بهره برده‌ام، بیشتر از آن اندازه‌ای است که تو از من بهره برده‌ای.» (ابن حجر عسقلانی، ۱۳۲۹ش، ج ۹، ص ۳۴۴) اما در مورد حمّاد، بدون توجه به جایگاهی که خود برای ترمذی قائل شده و به‌رغم اینکه ترمذی با این جایگاه والا از نظر خود عسقلانی، روایات حمّاد را آورده، بدون توجه به این موضوعات (یعنی تعصب اعمال‌شده از سوی ابوداود و سختگیری و تشدد ابوحاتم رازی)، در نهایت، رأی ابوداود و ابوحاتم رازی را در تضعیف حمّاد پذیرفته است.

نکته دیگر اینکه ابوحاتم رازی که جرح حمّاد است، خود از شاگردان و راویان یحیی بن معین است که در عظمت جایگاه رجالی یحیی نیز فراوان سخن گفته‌اند، به نحوی که به نقل از احمد بن حنبل آورده‌اند که «یحیی بن معین داناترین ما به علم رجال است» (ذهبی، ۴۲۵ق، ج ۲، ص ۲۰۵) و نیز ابن رجب درباره جایگاه رجالی یحیی آورده که: «امام مطلق و مرجع مردم در جرح و تعدیل است و بر کلامش اعتماد می‌شود.» (غوری، ۴۲۸ق، ص ۳۱۸)؛ ولی با این اوصاف از رأی یحیی در توثیق ضمنی حمّاد عدول گردیده و رأی ابوحاتم رازی (که از شاگردان و راویان یحیی است) که در سختگیری و تشدّد وی، سخنان بسیار بیان داشته، آورده شده است؛ لذا می‌توان ادعا نمود که جرح وارده بر حمّاد بن عیسی از سوی رجال اهل سنت، بر اساس معیارهای کنونی خود اهل سنت، مردود و غیرقابل پذیرش می‌باشد که علاوه بر مبحث تعصب، مسئله سختگیری و تشدّد جرح نیز در مورد وی اعمال شده است.

در مبحث «تواتر و شهرت عدالت» باید گفت که یکی دیگر از شرایط جرح راوی از نظر اهل سنت این است که مجروح از افرادی نباشد که عدالتش مشهور و متواتر بین مردم باشد. از نظر آنان، در صورتی شخص مجروح، دارای شهرت و تواتر عدالت در میان مردم باشد، جرح درباره او پذیرفتنی نخواهد بود. (مرعشلی، بی‌تا، ص ۱۶۰؛ به نقل از ابن ابی حاتم) قابل تأمل است که تعداد فراوانی از بزرگان حدیثی در زمان ابوداود، روایات حمّاد را مورد قبول دانسته‌اند و از این میان تنها ابوداود وی را تضعیف کرده است، اما رجال متأخر از ابوداود، تنها جرح ابوداود را مورد توجه قرار داده و برخلاف تأیید وی از سوی عموم بزرگان، رأی به تضعیف وی داده‌اند. مشهود است که در این مقوله، علمای اهل سنت بدون توجه به شهرت روایی و تواتر (نسبی) عدالت حمّاد (با توجه به نقل روایات وی از سوی عموم بزرگان اهل سنت و نیز غیر اهل سنت)، عمدتاً مبحث ایمان (مذهب) را مدنظر داشته‌اند و هیچ دلیل دیگری نمی‌تواند مبین نادیده گرفتن تواتر و شهرت عدالت حمّاد در میان مردم (به خصوص در مذاهب دیگر مانند شیعه) باشد؛ لذا مبحث «شهرت راوی» نیز به مواردی که در جرح مبهم حمّاد از سوی اهل سنت بیان شده است، به سایر مصادیق جرح مبهم (یعنی تعصب و تشدّد) اضافه می‌گردد. بنابراین در جمع‌بندی مباحث فوق، باید گفت که در صورت

بازنگری اهل سنت در مبانی رجالی خود در زمینه جرح و تعدیل و حذف نمودن جروح مبهم در آراء رجالی خویش، و نیز توجه به اینکه جرح ایشان بر حمّاد در سه مقوله تعصب، سختگیری (تشدّد) و شهرت عدالت از مصادیق بارز جرح مبهم است، تعدیل حمّاد بر تضعیف وی ارجحیت خواهد یافت.

## ۶. نتیجه‌گیری

۱. وثاقت حمّاد (که از راویان مشترک اهل سنت و شیعه است) دیدگاه غالب شیعه می‌باشد.

۲. بسیاری از اهل سنت حمّاد را جرح، و گروهی از آنان نیز وی را تمجید و مورد وثوق (به صورت ضمنی) دانسته‌اند.

۳. منشأ اولیه جرح حمّاد، ابوداود سجستانی بوده است که جرح وی بر حمّاد، ریشه در جرح مبهم دارد (تعصب در مذهب).

۴. از دیگر جارحان اولیه حمّاد، ابوحاتم رازی است که مشدّد بودن و سختگیری بودن وی، دلیل اصلی وی در تضعیف حمّاد می‌باشد.

۵. دلیل عمده و اساس تضعیف حمّاد از جانب متأخرین اهل سنت، صرفاً «تبعیت» از رجال پیش از خود است.

۶. در جرح حمّاد، مسئله «جرح مبهم» مطرح است که از نظر خود اهل سنت، جرح مبهم، قابل پذیرش نیست.

۷. سه مؤلفه جرح مبهم (تعصب در مذهب، سختگیری و مشدّد بودن، عدم توجه به تواتر و شهرت عدالت راوی)، در جرح حمّاد، اعمال شده که مردود بودن جرح وی را اثبات می‌کند.

۸. در مجموع، مبنای تضعیف اولیه حمّاد، جرح مبهم، و مبنای تضعیف‌های ثانویه (از سوی متأخرین) صرفاً تبعیت از آراء رجال پیشین (به‌ضمیمه اعمال تعصب مذهب) بوده است.

۹. غیرقابل پذیرش بودن جرح حمّاد را می‌توان به روات فراوانی که صرفاً بر مبنای جرح مبهم، تضعیف شده‌اند تعمیم داد.

۱۰. تعریف کنونی «جرح مبهم» و غیرقابل پذیرش بودن آن، ضرورت بازنگری

اساسی در کتب رجالی اهل سنت در زمینه جرح و تعدیل را هویدا می‌سازد.

### منابع

۱. ابن ابی حاتم، عبدالرحمن بن محمد، الجرح و التعدیل، حیدرآباد دکن: بی‌نا، ۱۳۷۳ش.
۲. ابن اثیر، علی بن محمد، اسد الغابة، تهران: اسماعیلیان، بی‌تا.
۳. ابن حجر عسقلانی، احمد بن علی، الاصابة فی تمييز الصحابة، بیروت: دار الکتب العلمیة، منشورات محمد علی بیضون، ۱۴۱۵ق.
۴. \_\_\_\_\_، لسان المیزان، حیدرآباد دکن: بی‌نا، ۱۳۲۹ق.
۵. ابن داود حلّی، حسن بن علی، الرجال، تهران: ارموی، ۱۳۴۲ش.
۶. ابن صلاح، عثمان، مقدمه ابن صلاح، بیروت: دار الکتب العلمیة، ۱۴۱۶ق.
۷. \_\_\_\_\_، طبقات الفقهاء، بیروت: دار البشائر الاسلامیة، ۱۹۹۲م.
۸. ابن عماد حنبلی، عبدالحی بن احمد، شذرات الذهب، بیروت: دار ابن کثیر، ۱۴۰۶ق.
۹. ابن حبان، محمد، الثقات، حیدرآباد دکن: بی‌نا، ۱۳۹۳ش.
۱۰. \_\_\_\_\_، المجرورحین، حلب: دار السوعی، ۱۳۹۶ش.
۱۱. ابن عساکر، ابوالقاسم، تاریخ مدینة دمشق، بیروت: دار الفکر، ۱۴۱۵-۱۴۲۱ق.
۱۲. ابو داود، سلیمان بن اشعث، سؤالات ابی عیید الأجرى، بیروت: بستانونی، ۱۴۱۸ق.
۱۳. اربلی، علی بن عیسی، كشف الغمه، بیروت: محلاتی، ۱۴۰۵ق.
۱۴. اصفهانی، ابونعیم، الضعفاء، مغرب: دار الثقافة، ۱۴۰۵ق.
۱۵. اکبرنژاد، مهدی، رجال تطبیقی، تهران: هستی‌نما، ۱۳۹۸ش.
۱۶. البانی، محمدناصر، ارواء الغلیل، قم: تبیان، بی‌تا.
۱۷. برقی، احمد بن محمد، رجال، تهران: قیومی اصفهانی، ۱۴۱۹ق.
۱۸. بیهقی، احمد، السنن الكبرى، بیروت: دار الفکر، ۱۴۱۶ق.
۱۹. پوسایی، محمدباقر، اثبات شهادت حضرت زهرا (علیها السلام)، اصفهان: قائمیه، ۱۳۹۲.
۲۰. ترمذی، محمد، سنن، بیروت: دار الرائد العربی، ۱۴۰۳ق.
۲۱. حلّی، حسن بن یوسف، خلاصة الاقوال، قم: الشریف الرضی، ۱۴۰۲ق.
۲۲. حیدر، حب‌الله، دراسات فی الجرح و التعدیل، قم: دار الفقه الاسلامی المعاصر، ۱۴۳۲ق.
۲۳. خزرچی انصاری، باحث بن احمد، الأربعون حدیثاً فی قواعد من الأحكام الشرعیة و فضائل الأعمال و الزهد، جده: دار المنارة للنشر و التوزیع، ۱۴۱۶ق.
۲۴. خطیب بغدادی، ابوبکر، تاریخ بغداد، بیروت: دار الکتب العلمیة، ۱۴۱۷ق.
۲۵. خویی، ابوالقاسم، معجم رجال الحدیث، قم: الثقافة الاسلامیة، ۱۳۷۲ش.

۲۶. دارقطنی، علی، *علل الدارقطنی*، ریاض: دار طیبه، ۱۴۲۵ق.
۲۷. دمیرک، سردار، *علوم الحدیث*، مالزی: دار الکتب العلمیه، بی تا.
۲۸. ذهبی، محمد، *تذہیب التہذیب*، قاهره: الفاروق الحدیثه، ۱۴۲۵ق.
۲۹. زیلعی، عبدالله بن یوسف، *نصب الرایہ*، قاهره: چاپ صالح شعبان، ۱۴۱۵ق.
۳۰. سبکی، سخاوی و ذہبی، *اربع رسائل*، حلب: مکتب المطبوعات الاسلامیہ، بی تا.
۳۱. سمعانی، عبدالکریم، *الانساب*، حیدرآباد دکن: بی تا، ۱۳۸۳ش.
۳۲. شوشتری، محمدتقی، *قاموس الرجال*، قم: نشر اسلامی، ۱۳۷۸ش.
۳۳. صنعانی، محمد، *توضیح الأفكار*، بیروت: دار احیاء التراث العربی، بی تا.
۳۴. طبرانی، سلیمان، *المعجم الأوسط*، قاهره: چاپ ابومعاذ، ۱۴۱۵ق.
۳۵. طوسی، محمد بن حسن، *فہرست*، قم: طباطبائی، ۱۴۲۰ق.
۳۶. —، *رجال*، قم: قیومی اصفہانی، ۱۴۱۵ق.
۳۷. —، *مقدمۃ التبیان*، بیروت: دار الاحیاء التراث العربی، بیروت، ۱۴۱۵ق.
۳۸. عزیزی، حسین، *الرواہ المشترکون*، قم: مجمع تقریب مذہب، ۱۳۸۸ش.
۳۹. غوری، عبدالماجد، *المدخل*، بی جا: بی تا، ۱۴۲۸ق.
۴۰. قفطی، علی، *انباہ الرواہ*، قاهره: دار الفکر العربی، ۱۳۷۴ق.
۴۱. قزوینی، ابن ماجہ، *سنن*، قاهره: چاپ عبدالباقی، ۱۳۷۳ش.
۴۲. کشی، محمد بن عمر، *اختیار معرفۃ الرجال*، مشهد: مصطفوی، ۱۳۴۸ش.
۴۳. لکنوی، محمود، *الرفع و التکمیل*، حلب: چاپ ابوغده، بی تا.
۴۴. مامقانی، عبدالله، *مقباس الہدایہ*، قم: آل البيت (ع)، ۱۴۱۱ق.
۴۵. —، *تقیح المقال*، قم: مامقانی، ۱۴۲۳ق.
۴۶. مبارکفوری، محمد، *تحفۃ الاحوذی*، بیروت: دار الکتب العلمیہ، ۱۴۱۰ق.
۴۷. متقی ہندی، علاء الدین، *کنز العمال*، بیروت: دار الکتب العلمیہ، ۱۴۱۹ق.
۴۸. مزی، یوسف بن عبدالرحمن، *تہذیب الکمال*، بیروت: مؤسسۃ الرسالۃ، ۱۴۲۲ق.
۴۹. مفید، محمد بن محمد، *الاختصاص*، قم: جامعۃ مدرسین حوزہ علمیہ قم، ۱۳۹۴ش.
۵۰. مناوی، محمد، *فیض القادیر*، مصر: المکتبۃ التجاریۃ الکبری، ۱۳۵۶ق.
۵۱. موسوی، محمدکاظم، *دائرة المعارف بزرگ اسلامی*، لیدن - هلند: انتشارات بریل، ۱۳۶۷ش.
۵۲. میرداماد، محمدباقر، *الرواشح السماویہ*، قم: دار الحدیث، ۱۳۸۱ش.
۵۳. نجاشی، احمد بن علی، *فہرست*، قم: شبیری زنجانی، ۱۴۰۷ق.
۵۴. ہیشمی، نورالدین، *مجمع الزوائد*، بیروت: دار الکتب العلمیہ، ۱۴۰۸ق.